

The Effect of Architectural Space on Emotion: Comparing Two Approaches of Environmental Psychology and Phenomenology

Mina Dashti¹ 

1. PhD in architecture and guest teacher at Zanjan University, architect_soil9@yahoo.com

Article Info:

Article type:
Research Article

history:
Received:
2024/1/18

Received:
2024/5/12

Accepted:
2024/6/10

Published:
2024/8/5

Keywords:

emotion, theory of
constructed emotions,
environmental
psychology,
phenomenology.

Abstract: Recent research over the last decade has illuminated the nature of emotion and its profound impact on human life, underscoring the importance of understanding the relationship between emotion and space. A review of the literature in the field of architecture concerning emotion reveals two primary approaches: environmental psychology and phenomenology. Comparing these approaches can help identify existing gaps in the field. This research advocates for attention to the latest theories regarding the formation of emotions, which can provide criteria for comparing the two approaches. Additionally, considering these theories from an architectural and design perspective can offer new ways to create emotionally resonant spaces. This article is grounded in the "theory of constructed emotions" and aims to establish a general framework for design researchers and environmental designers regarding the interplay between space and emotion. The article first examines the effect of space on emotion through the lenses of phenomenology and environmental psychology. After defining the nature and mechanisms of emotion formation, it highlights the gaps in the current understanding by comparing the two approaches. By proposing the theory of constructed emotions, a framework for research in the realm of space and emotion is provided. The methodology employed in this research includes library studies and logical reasoning. The findings indicate that to reflect on the relationship between space and human emotion, a shift in the prevailing paradigm of emotion formation is necessary. Moving away from the traditional stimulus-response paradigm and recognizing that individuals construct emotions according to the theory of "constructed emotions" emphasizes the significance of "concepts." This shift will directly influence research design and methodology in this area. Examining emotions as social realities alongside physical realities in this new paradigm directs architects' attention to the concepts and meanings embedded in architecture. Ultimately, this approach aims to foster the design of richer spaces that evoke passion for life while respecting the emotions of users.

Cite this article: Dashti, M.(2024) The Effect of Architectural Space on Emotion: Comparing Two Approaches of Environmental Psychology and Phenomenology, *Architectural & Environmental Research* 2(2), 177-201. <https://doi.org/10.30470/jaer.2025.2044222.1163>

© The Author(s).

Homepage: jaer.znu.ac.ir



Publisher: University of Zanjan



تأثیر فضای معماری بر احساس در مقایسه دو رویکرد روان شناسی محیطی و

پدیدارشناسی

مینا دشتی^۱

۱. دکترای معماری و مدرس مدعو دانشگاه زنجان. architect_soil9@yahoo.com

چکیده: پژوهش های دهه اخیر در باب ماهیت احساس و تأثیر آن بر زندگی انسان، ضرورت توجه به احساس و رابطه آن با فضا را بیش از پیش روشن کرده است. مرور ادبیات حوزه معماری در رابطه با احساس، دو رویکرد اصلی روان شناسی محیطی و پدیدارشناسی را معرفی می کند و مقایسه این نگرش ها در حوزه مدنظر، می تواند شکاف های موجود را نمایان کند. پژوهش حاضر پس از مقایسه این دو رویکرد در حوزه مطالعه رابطه فضا و احساس، توجه به جدیدترین نظریه در باب نحوه شکل گیری احساس را پیشنهاد می کند. این نظریه می تواند معیارهایی برای مقایسه دو رویکرد مدنظر ارائه کند و همچنین توجه به این نظریه از دید معماری و طراحی، می تواند درز گاهی نو برای خلق فضاهای احساس انگیز ارائه کند؛ بنابراین این مقاله باتکیه بر «نظریه احساسات ساخته شده» و باهدف ارائه چارچوبی کلی برای پژوهشگران حوزه طراحی و طراحان محیطی در قالب موضوع ارتباط فضا با احساس، شکل گرفته است. این مقاله ابتدا تأثیر فضا بر احساس را از دیدگاه پدیدارشناسی و روان شناسی محیطی بررسی می کند و پس از تعریف ماهیت و نحوه شکل گیری احساس، با مقایسه این دو رویکرد به شکاف های موجود در این حوزه اشاره می کند و در نهایت با پیشنهاد نظریه احساسات ساخته شده چارچوبی برای پژوهش در حوزه فضا و احساس ارائه می دهد. روش پژوهش حاضر مطالعه کتابخانه ای و استدلال منطقی است و نتایج آن نشان می دهد که برای تعمق در رابطه فضا و احساس انسان، باید پارادایم نحوه شکل گیری احساس را تغییر داد. رد پارادایم محرک - پاسخ و توجه به این که افراد احساس را می سازند توسط نظریه «احساسات ساخته شده» به اهمیت «مفاهیم» اشاره دارد و مستقیماً بر طراحی پژوهش و روش پژوهش در این زمینه تأثیر خواهد داشت. بررسی احساس به عنوان واقعیت های اجتماعی در مقابل واقعیت های فیزیکی در پارادایم جدید، توجه معماران را به سمت مفاهیم و معانی معماری سوق می دهد؛ تا مکان هایی غنی تر، سرشار از شور زندگی و با احترام به احساس کاربران، طراحی کنند.

اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ ها:

دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۸

بازنگری: ۱۴۰۳/۲/۲۳

پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۲۱

انتشار: ۱۴۰۳/۵/۱۵

واژگان کلیدی:

احساس، نظریه احساسات
 ساخته شده، روان شناسی
 محیطی، پدیدارشناسی.

استناد: دشتی، مینا (۱۴۰۳). تأثیر فضای معماری بر احساس در مقایسه دو رویکرد روان شناسی محیطی و پدیدارشناسی. پژوهش های معماری و محیط ۲(۲)، ۲۰۱-۲۰۸

<https://doi.org/10.30470/jaer.2025.2044222.1163>

ناشر: دانشگاه زنجان.

© نویسندگان .

DOI: <https://doi.org/10.30470/jaer.2025.2044222.1163>

Homepage:

jaer.znu.ac.ir



مقدمه

در دهه‌های گذشته، توجه عمده بر نیازهای فیزیکی انسان متمرکز بود، اما همراه با توسعه علوم، این تمرکز به حوزه ویژگی‌های روانی انسان گسترش و از جنبه‌های فیزیکی به حوزه‌های شناختی، عاطفی و احساسی توسعه یافته است (Naeini, Heidariipoor, 2011). امروزه شناخت ماهیت احساس در مرکز بحث‌های فلسفی و روان‌شناختی قرار دارد. آنچه امروزه در روان‌شناسی اهمیت بیشتری یافته است؛ توجه به ویژگی‌هایی است که احساسات مثبتی مانند آرامش، محبت، عشق و دلبستگی را در افراد برمی‌انگیزند (باقری و شاهرودی، ۱۳۹۳). پیش از این، طبیعت بی‌دلیل بسیاری از احساسات، برخی از فیلسوفان و روان‌شناسان را به سمتی سوق داده بود که احساس را غیرطبیعی و حتی بعنوان یک بیماری تعریف کنند. برای مثال در این نگرش، اندوه، یک وضعیت پاتولوژیک است که از حالت خوشی منحرف می‌شود (Engel, 1964). اما امروزه نگرش مخالف این رویکرد درباره

احساس در حال گسترش است. در نگرش جدید ضمن اعتراف به اینکه احساس شدید یک نگرش ذهنی است که معمولاً در شرایط غیرمعمول بوجود می‌آید؛ به این نکته اشاره می‌شود که اکثر احساسات به حفظ بقاء کمک می‌کنند و در بسیاری از شرایط، اغلب نگرشی مفید و طبیعی برای هر فرد محسوب می‌شوند؛ بنابراین اندوه از دست دادن یک عزیز یک واکنش ارزشمند و طبیعی محسوب می‌شود (Ben-Zeev, 1986). امروزه گسترش پژوهش‌ها در مورد احساس در علوم عصب‌شناسی، ادبیات، رفتارشناسی، روان‌شناسی و پدیدارشناسی زمینه را برای درک جامع‌تر از این پدیده سیال و پیچیده مهیا کرده است؛ هدف اصلی این مقاله فهم و بسط این موضوع در حوزه مطالعات فضا است. پژوهش حاضر به منظور مقایسه رویکردهای روان‌شناسی محیطی و پدیدارشناسی در مواجهه با تأثیر فضای معماری بر احساس کاربر، این موضوع را در دو رویکرد مذکور مورد بررسی قرار داده است. ابتدا به تعریف ماهیت احساس پرداخته و در نهایت پیشنهاداتی برای

تدوین چهارچوبی تحلیلی برای مطالعات احساس در حوزه طراحی و محیط ارائه می‌دهد. روش پژوهش حاضر مطالعه کتابخانه‌ای و استدلال منطقی است. این پژوهش شامل دو متغیر مستقل و نظام مبنا است که تأثیر فضای معماری بر احساس را در دو تفسیر باهم مقایسه می‌کند.

۱. تأثیر مکان بر احساس از دیدگاه پدیدارشناسی

در رویکرد پدیدارشناسی رابطه احساسی فرد با مکان را می‌توان در مفهوم حس مکان جست‌وجو کرد. شولتز در تعریف ماهیت مکان، آن را کلیتی شامل اشیاء، عناصر کالبدی ساخته شده و آنچه که در واقع ماهیت یا روح مکان محسوب می‌شود، می‌داند و ساختار مکان را شامل منظر، سکنی‌گزینی، فضا و شخصیت تعریف می‌کند (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۲). از نگاه پدیدارشناسان، "حس مکان" به معنای مرتبط شدن با مکان به واسطه درک نمادها و فعالیت‌های روزمره است. این حس می‌تواند در مکان زندگی فرد به وجود آمده و با گذر زمان عمق و گسترش یابد (Relph, 1976). اصطلاح

در "درون بودن وجودی" موقعیتی از مستغرق شدن ناخودآگاهانه فرد را در مکان تشریح می‌کند؛ تجربه‌ای از مکان که بیشتر مردم زمانی که در محله خود هستند، آن را احساس می‌کنند. از نظر رلف در درون بودن وجودی، پایه و اساس مفهوم مکان است؛ زیرا در این حالت، مکان بدون توجه خودآگاهانه و در عین حال مملو از معانی تجربه می‌شود (پرتویی، ۱۳۸۷: ۹۶ و ۹۷). "حس مکان نه فقط باعث هماهنگی و کارکرد مناسب فضای معماری و انسان است، بلکه عاملی برای احساس امنیت، لذت و ادراک عاطفی افراد نیز است و به هویت‌مندی افراد و احساس تعلق آن‌ها به مکان کمک می‌کند" (فلاح، ۱۳۸۵). عواملی که حس مکان را به وجود می‌آورند، به دودسته کلی تقسیم می‌شوند: عوامل شناختی - ادراکی و عوامل کالبدی (Steele, 1981: 35) عوامل کالبدی شامل تمام خصوصیات فضایی و فرمی شکل‌دهنده مکان است؛ این در حالی است که عوامل ادراکی - شناختی شامل معانی و مفاهیمی است که بعد از ادراک

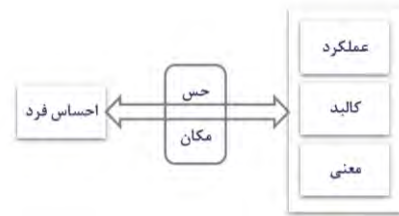
مکان توسط فرد رمز‌گشایی می‌شود. شامای (۱۹۹۱) برای حس مکان سه مرحله اصلی تعلق به مکان، دلبستگی به مکان و تعهد به مکان را معرفی می‌کند. این سطوح از حس مکان، کاربرد فرایند حس مکان را نشان می‌دهند که از بی‌تفاوتی تا حس فداکاری نسبت به مکان را به ترتیب شامل می‌شود. درحالی‌که هایدگر (۱۱۷۷) و شولتز (۱۹۸۴) مفاهیم سکنی‌گزینی و حس مکان را تدوین می‌کنند، پلاسما (۲۰۰۵) بر تأثیر حواس شش‌گانه بر این حس تأکید می‌کند و باشلار (۱۹۹۴) از اهمیت رؤیاها، خاطرات و قوه خیال سخن می‌گوید. الکساندر در این زمینه مفهوم کلیت و ساختار را تعریف می‌کند و نهایتاً به ارتباط آن با احساس اشاره می‌کند. او برای تعریف ساختارها و مکان‌هایی که احساس عمیق مخاطب را برمی‌انگیزند، تلاش می‌کند. واژه "کلیت" در پژوهش وی به این مفهوم بسیار نزدیک است. الکساندر (۱۳۹۲، ج ۲) همچنین به احساس‌های پیچیده‌تر و عمیق‌تری در رابطه با مکان‌ها و بناها اشاره می‌کند؛ از جمله احساس

بخشی از طبیعت بودن، احساس توالی پنهان مراحل آشکارشدن، احساس عشق‌ورزیدن به زندگی، حیات و طبیعت، احساس ژرف ورود به یک بنا، حس پیوستگی اجزاء و فرایند شکل‌گیری، احساس زیبایی و وقار، احساس آسایش، احساس شگفت‌انگیز از نوعی آزادی و به طور خلاصه احساس حیات. او شرط ایجاد حیات را در سیرت آشکارشدن آرام و غیرقابل‌پیش‌بینی دنبال می‌کند؛ بنابراین آنچه که ما طراحی بد یا معماری زمخت و بی‌حس می‌خوانیم، دقیقاً زمانی اتفاق می‌افتد که طرح یا بنایی به شیوه‌ای زشت و ناهنجار پیش رفته باشد (اکساندر، ۱۳۹۲، ج ۲). در مدل شماره ۱، ارتباط بین مکان و احساس فرد در دیدگاه پدیدارشناسی مورد بررسی قرار گرفت است. همان‌طور که در مدل مشخص شده است؛ عناصر مکان، شامل فرم، عملکرد و معنا، ارتباطی دوسویه و در قالب حس مکان با افراد برقرار می‌کنند.

تبیین می‌کند که شامل ویژگی‌های کالبدی، رفتارها و معانی است (Canter, 1977) با اقتباس از نظر کانتر می‌توان چنین قلمداد کرد که کیفیت محیط عبارت از برآیند این سه مؤلفه است به نحوی که هر یک از آن‌ها عهده‌دار برآورده ساختن یکی از کیفیت‌های محیطی است؛ بنابراین در مطالعات روان‌شناسی محیطی در حوزه احساس، رفتارشناسی و معنی‌شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

۱.۲. معنی‌شناسی: در حوزه روان‌شناسی محیطی در تعاریف معنی محیط ساخته شده می‌توان بحث‌هایی مرتبط با موضوع پژوهش حاضر را یافت. ریکورد (Rykwert 1983 به نقل از لنگ: ۲۳۰)

محیط ساخته شده را برای مردم دارای معانی بالقوه نمادین زیادی معرفی می‌کند. تشخیص این معانی، خودآگاه و ناخودآگاه در احساس مردم نسبت به محیط و نسبت به خودشان اثرگذار است. علاوه بر این، هویت یافتن با معانی نمادین محیط ساخته شده، احساس تعلق مردم را به یک گروه اجتماعی یا یک مکان



مدل شماره ۱، ارتباط بین مکان و احساس فرد در دیدگاه پدیدارشناسی

درحالی که پدیدارشناسان از احساسات درهم‌تنیده و پیچیده در رابطه با مکان سخن می‌گویند و بحث‌های فلسفی در رابطه با کلیت حس مکان دارند؛ روان‌شناسان محیطی باهدف تبیین ماهیت احساس و ساخت فرضیه در رابطه با حس مکان، سعی در تفکیک ابعاد احساس و تبیین اجزاء آن دارند.

۲. تأثیر محیط بر احساس از دیدگاه روان‌شناسی محیطی

در حوزه روان‌شناسی محیطی نیز ارتباط عاطفی مکان و فرد یکی از بحث‌های اساسی است. از نظر کانتر مکان، نمی‌تواند مستقل از فرد باشد. آنچه که محور اصلی نظریه مکان کانتر را شکل می‌دهد، مدلی است که رابطه میان مؤلفه‌های شکل‌دهنده‌ی هر مکان را توضیح می‌دهد. کانتر برای هر مکان سه مؤلفه

افزایش می‌دهد. دسته‌بندی‌های مختلفی در این دیدگاه از معنی وجود دارد اما تمام آنها بر این دلالت می‌کنند که بعضی از معانی به استفاده‌های ابزاری بالقوه محیط ربط دارند و بعضی معانی دیگر به کیفیت‌های عاطفی که یک مشاهده‌گر یا استفاده‌کننده از محیط دریافت می‌کند (لنگ، ۱۳۸۸: ۲۳۱). راپاپورت (۱۳۸۴) در این باره چهار عنصر برای سازماندهی محیط معرفی می‌کند: فضا، زمان، تعاملات و معنی. او معنی را مهم‌ترین متغیر در درک محیط می‌داند که جدا از عملکرد نیست، بلکه مهم‌ترین جنبه آن است. او عقیده دارد که معنی بسیاری از محیط‌ها به صورت شخصی از طریق مسلط شدن، کامل کردن آن و تغییر آن به وجود می‌آید.

۲.۲. رفتارشناسی: روان‌شناسان محیط معتقدند که رابطه عاطفی مردم با محیط که پدیده‌ای پویا و در حال تغییر است، شامل طیف گسترده‌ای از عوامل فیزیکی و احساسی است (Manzo, 2003). همچنین به این نکته اشاره دارند که ادراک، بازخورد لازم برای هدایت

رفتار را به وجود می‌آورد (Gibson, 1966) و در نهایت احساس و ادراک، قابلیت و ظرفیت احساس را شکل می‌دهند که قابلیت حسی نامیده می‌شود (باقری و همکاران، ۱۳۹۳). کریمی (۱۳۹۱: ۹۷) در این مورد به تعریف حس مکان می‌پردازد: "جنبه‌های مختلف سکونت و شکل‌گیری روابط و رفتارهای گوناگون نیازمند وجود مکان‌هایی با خصلت‌های ویژه است. هنگامی که از رفتارها و روابط معنادار سخن گفته می‌شود، عموماً اعمالی در نظر گرفته می‌شوند، که در انجامشان جبری وجود ندارد. اعمالی که ساختار و اجباری وجود آن‌ها را تعریف نمی‌کند جهت شکل‌گیری، نیاز به عامل دیگری به نام حس است. این حس از سوی محیط یا افراد درون آن به شخص منتقل می‌شود «حس مکان»، و شخص عکس‌العمل خود را در قالب رفتارهای معناداری که به وقوع رخ داده‌ها و برقراری روابط می‌انجامد، نمایان می‌سازد." باید توجه داشت که تعریف روان‌شناسان محیط از حس مکان با تعریف پدیدارشناسان

تفاوت‌هایی دارد. در این رویکرد حس مکان با تصویر ذهنی تعریف می‌شود: "حس مکان به معنای ادراک ذهنی مردم از محیط و احساس کم و بیش آگاهانه آنها از محیط خود است که شخص را در ارتباطی درونی با محیط قرار می‌دهد، به طوری که فهم و احساس فرد با زمینه معنایی محیط پیوند خورده و یکپارچه می‌شود. این حس عاملی است که موجب تبدیل یک فضا به مکانی با خصوصیات حسی و رفتاری ویژه برای افراد خاص می‌گردد (فلاح، ۱۳۸۵)". یکی از عمیق‌ترین نگرش‌ها درباره ارتباط مکان‌ها، رفتارها و احساس را الکساندر (۱۳۹۲) ارائه می‌دهد. او ابتدا مرکز را به عنوان مکانی زنده تعریف می‌کند، که با مردم عمیقاً ارتباط برقرار می‌کند و سپس در تبیین مرکز به اهمیت بروز فعالیت‌ها در این مراکز و به رابطه پیچیده بین فعالیت‌ها و رفتارها با احساس انسان‌ها اشاره می‌کند.

۳.۲. روان‌شناسی محیطی ذات‌گرا: پژوهش‌های این حوزه عموماً بر تأثیر محرک‌های محیطی مانند رنگ، مصالح، بافت، نور و تناسبات بر احساس مثبت و

منفی تأکید دارند. از پژوهش‌های انجام پذیرفته در این زمینه می‌توان به پژوهش استوالد (۲۰۱۰) در خصوص بیان احساس نسبت به نمای ساختمان اشاره کرد؛ که در آن به بررسی احساس افراد پس از مشاهده‌ی نمای ساختمان‌ها از طریق مطالعه حالات مختلف چهره پرداخته شد. در این پژوهش از چهره ۲۸۰ نفر در هنگام دیدن تصاویر نمای ساختمان عکس‌برداری گردید و با استفاده از نرم افزار، چهره‌ها بر اساس بیان انواع حالات و احساسات طبقه‌بندی شد و سپس مورد ارزیابی قرار گرفت. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که دیدن نمای ساختمان می‌تواند در انگیزش احساساتی چون ترس، عصبانیت، شادی و ناراحتی مؤثر باشد (Ostwald, 2010) به نقل از باقری (۱۳۹۳) از جمله پژوهش‌های دیگر در این زمینه پژوهش پورجعفر و همکاران (۲۰۱۰) به روش ویدئواکولوژی می‌باشد که به ارزیابی هماهنگی و عدم هماهنگی دستگاه بصری با نمای ساختمان‌های گوناگون



مدل شماره ۲، ارتباط بین محیط و احساس فرد در دیدگاه روان‌شناسی محیطی

با مرور نظریات دو حوزه پدیدارشناسی و روان‌شناسی محیطی در بسیاری زمینه‌ها شکاف عمیقی در تعریف رابطه احساس کاربر با فضا مشاهده می‌شود. حال سؤال این است که برای رسیدن به ماهیت این مسئله عینک کدام نوع نگاه مناسب‌تر است؟ پژوهش حاضر برای رسیدن به پاسخ این سؤال و پی‌بردن به ماهیت رابطه احساس افراد با مکان‌ها، رجوع به نظریات ماهیت احساس را پیشنهاد می‌کند.

۳. ماهیت احساس

تاکنون پژوهش‌های بسیاری درباره ماهیت احساس و تأثیرات آن در زندگی انسان‌ها صورت گرفته است. دانشمندان علوم عصب‌شناسی، روان‌شناسی، پدیدارشناسی، ادبیات و بسیاری دیگر از رشته‌های علمی و فلسفی در این حوزه به

پرداختند که با توجه به ویژگی‌های طبیعی چشم انسان در دریافت تصاویر به بررسی و تحلیل نمونه‌هایی از محیط بصری مصنوع در قالب نماهای ابنیه می‌پردازند و مناسب و یا نامناسب بودن هر یک را برای چشم بر اساس میزان هماهنگی یا ناهماهنگی آن‌ها با استانداردهای دستگاه بینایی اعلام می‌کند و میزان خوشایندی یا ناخوشایندی آن را برای چشم از لحاظ فیزیولوژیک بیان می‌دارد.

مدل شماره ۲، ارتباط بین محیط و احساس انسان را در پژوهش‌های روان‌شناسی محیطی، نشان می‌دهد. در این پژوهش‌ها، عموماً تأثیر عناصر محیط مثل رنگ، فرم و نور بر احساس‌های منفرد مثل افزایش یا کاهش شادی، استرس و آرامش بررسی شده است. در واقع عناصر محیطی به عنوان محرک‌هایی که بر احساس موثر هستند مورد پژوهش قرار گرفته‌اند.

پژوهش و بیان نظریه پرداخته‌اند. مطالعه جدیدترین نظریات این حوزه می‌تواند در طرح پژوهش حاضر و انتخاب روش مناسب برای برداشت احساس مؤثر باشد.

احساس پدیده‌ای اطلاعاتی، اجتماعی و ارتباطی و دارای لایه‌های خاص عصبی است که نظارت یا ارزیابی معانی رویدادها را انجام می‌دهد و ممکن است شامل فرایندهای ارزیابی و سایر اشکال شناختی باشد (Izard, 2010, P. 368). نورمن احساس را بازتابی از تجارب شخصی، دلبستگی‌ها و خاطرات ما می‌داند و چالش دانش، علیه احساس را نقد می‌کند. به نظر او احساس بخش جداناپذیر دانش است. او علم را ابزار شناخت و تفسیر دنیای اطراف و احساس را ابزار تصمیم‌گیری و بقای انسان معرفی می‌کند و برای روشن کردن اهمیت این موضوع توضیح می‌دهد که احساس به‌شدت بر کیفیت نحوه رفتار و تفکر انسان تأثیر می‌گذارند (نورمن، ۱۳۸۹).

نظریه‌پردازان به‌طور کلی موافق‌اند که احساس باید به‌عنوان واسطه بین اندام

های انسان و محیط زندگی او تلقی شود که دائماً در میان تغییرات حوادث و زمینه‌های اجتماعی از یک سو و واکنش‌ها و تجربیات فردی از دیگر سو قرار دارند (Mulligan & Scherer 2012). همچنین توافق اساسی وجود دارد که قسمت‌های احساس شامل مؤلفه‌های مختلفی از جمله ارزیابی وضعیت، آماده‌سازی کنش، پاسخ‌های فیزیولوژیکی، رفتارهای بیانگر و حس‌های درونی هستند (Klaus, Scherer and Moors: 2019).

مطالعات بن‌زیو^۱ بسیاری از ابعاد، سطوح و اجزاء احساسی را توضیح می‌دهد. به نظر او احساس پدیده‌ای پیچیده و دارای حداقل سه سطح اساسی توصیفی است: ۱. عصبی - فیزیولوژیکی - بیوشیمیایی، ۲. حرکتی یا رفتاری و ۳. ذهنی. سطح اول مربوط به انتقال‌دهنده‌های عصبی و فعالیت‌های دستگاه عصبی بدن و دستگاه تنفسی است. این سطح شامل تغییرات عمدتاً در ارتباط با جریان

(Zeev, 1986).

ب. اجزاء ارزیابی: احساس نگرشی ارزیابی‌کننده است. برای مثال، حس نفرت از فردی، باعث ایجاد پیش‌فرض ارزیابی منفی از او می‌شود. نگرش عاطفی معیار خاصی را تکمیل و یا منحرف می‌کند و از این طریق زمینه ارزیابی احساسی ایجاد می‌شود (Ben-Zeev, 1986). وجود مؤلفه ارزیابی، تفاوت بین نگرش عاطفی به آرزوها و انتظارات را بیان می‌کند. چیزی که جزء آرزوهای یک شخص نیست می‌تواند جزء انتظارات شخص دیگری باشد (Bedford, 1957).

ج. اجزاء انگیزشی: مؤلفه انگیزشی به تمایل به حفظ یا تغییر وضعیت اشاره دارد. از آنجایی که اجزای ارزیابی و حسی در احساس، نقش بیشتری نسبت به ادراک دارند که اساساً یک حالت شناختی است، احساس ارتباط بیشتری با قلمرو انگیزشی و فعالیت اندامگان دارد و از این‌رو ارتباط ویژه‌ای بین احساس، حرکت و انگیزه

آدرنالین، گردش خون، تنفس، تنش عضلانی، فعالیت گوارشی و درجه حرارت است. سطح دوم بیانگر هر دو اجزای رفتاری مانند ترشحات، رنگ صورت و حالت‌ها و همچنین انواع مختلف رفتار است (Lyons, 1984, Izard et al., 1980)؛ و در سطح سوم واکنش‌ها^۱ هر دو بعد حسی^۲ و خودآگاه^۳ را شامل می‌شوند و بعد خودآگاه شامل مؤلفه‌های شناختی، ارزیابی^۴ و انگیزشی^۵ است (Ben-Zeev, 1986). اجزاء احساس را می‌توان به شرح زیر توضیح داد:

الف. اجزاء شناختی: نگرش عاطفی نسبت به چیزی، نیازمند داشتن مقاداری اطلاعات معتبر یا تحریف شده در مورد آن است. برای مثال ترس شخصی از سوارشدن به موتورسیکلت شامل اطلاعاتی در مورد موتورسیکلت‌ها و ارزیابی آن‌ها به عنوان چیزی خطرناک است. با توجه به سیستم ارزیابی افراد، مؤلفه شناختی در بسیاری از موارد سبب ظهور یا ناپدیدشدن نگرش‌های عاطفی می‌شود (Ben-

4 Evaluative Component
5 Motivational Component

1 Motions
2 Feeling
3 Intentional dimension

- وجود دارد (Ben-Zeev, 1986).
 درحالی که بن زیو در پی تفکیک اجزاء احساس است؛ "برت" در رابطه با نحوه شکل‌گیری احساس نظریه جدیدی را مطرح کرده و آن را "نظریه احساسات ساخته شده (Constructed Emotion)" می‌نامد. با این مضمون که احساسات گروه‌بندی‌های انعطاف‌پذیرتری از نمونه‌های بسیار متغیر و موقعیتی هستند که ذهن ما آن‌ها را می‌سازد (Barrett and Westlina, 2021). "برت" دیدگاه مطالعه احساس برگرفته از روان‌شناسی رفتاری، را دیدگاه کلاسیک می‌نامد و تفاوت دیدگاه خود و دیدگاه کلاسیک را توضیح می‌دهد:
 دیدگاه کلاسیک احساس بر این باور است که مدارهای احساسی بسیاری در مغز وجود دارد که هر یک مجموعه‌ای متمایز از تغییرات، یعنی یک اثر انگشت احساسی را ایجاد می‌کنند (Ohman and Mineka, 2001). در این دیدگاه محرک‌های محیطی باعث تحریک "نورون‌های احساسی" شده، و بازتاب رفتاری آن در حالات بدن و چهره
- آشکار می‌شود (Larsen, Norris, & Cacioppo, 2003). احساسات، طبق دیدگاه کلاسیک، مصنوعات تکاملی هستند که مدت‌ها پیش برای بقا سودمند بودند و اکنون جزء ثابت طبیعت بیولوژیکی انسان‌ها هستند. به همین ترتیب، احساسات جهانی‌اند و افراد در هر سنی و در هر فرهنگی و در هر بخش از جهان، باید احساس را مثل یکدیگر تجربه کنند (Matsumoto and Ekman, 2009). در این دیدگاه فرد توسط جهان احاطه شده است و به لحاظ احساسی واکنش نشان می‌دهد. دیدگاه کلاسیک همچنین بین انسان و جهان خارج مرزهای محکمی ترسیم می‌کند (Coppin, Sander, 2016). درحالی که برخی پژوهش‌ها به دنبال کشف همبستگی‌های روانی و فیزیولوژیکی در حوزه احساسات و ناهماهنگی‌های شناختی هستند (Gavin et al, 2021)؛ "برت"، روش‌های عصب‌شناسی که در پی اثر انگشت احساسات‌اند را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او عقیده دارد، تحقیقات علمی، یک اثر فیزیکی ثابت برای حتی یک

وجود دارد. به‌خصوص با انتشار نظریه احساسات ساخته شده، می‌توان دو جبهه کاملاً متفاوت را در این زمینه مشاهده کرد. این نظریه بر اساس عناصر ساختار علوم اجتماعی، عصبی و روان‌شناسی شکل گرفته است. در ساختار اجتماعی^۲، بر اهمیت فرهنگ و مفاهیم تأکید می‌کند. در ساختار عصبی^۳، بر تشکیل احساس در دستگاه مرکزی مغز و بدن اشاره می‌کند و اینکه احساس در دستگاه مغز و اعصاب ایجاد می‌شود و در ساختار روان‌شناسی^۴، این ایده را مطرح می‌کند که تجربه، مغز را تحریک می‌کند. اگر فرض کنیم که تصور پژوهشگر از ماهیت احساس می‌تواند بر روش و طرح پژوهش مؤثر باشد؛ بنابراین، برای ادامه پژوهش گزینش یکی از این دو دیدگاه ضروری به نظر

احساس خاص را نشان نداده است. برای مثال خشم می‌تواند با افزایش فشارخون یا بدون افزایش فشارخون تجربه شود. در مقابل، نظریه احساسات ساخته شده، بیان می‌کند که مغز به طور غیرمستقیم احساس را تجربه می‌کند و با تأکید بر "مفاهیم" معنی‌دار در یک فرهنگ، به مقیاس فرهنگی احساس اشاره می‌کند؛ نه مقیاس فردی. این نظریه توضیح می‌دهد که چگونه احساس در غیاب هر گونه اثر انگشت بیولوژیکی در صورت، بدن یا مغز تجربه و درک می‌شود. این رویکرد چند ایده اصلی دارد (Barrett, 2017):

مرور پیشینه پژوهش در زمینه ماهیت احساس نشان می‌دهد که تفاوت‌های اساسی بین تعاریف این پدیده پیچیده

هستند که همه افراد در سراسر جهان از بدو تولد قادر به تشخیص آن هستند. اما مفاهیم یک عنصر کلیدی برای درک احساس‌اند. مغز آموخته که با توجه به مفاهیم ذهنی داده‌های شلوغ را دسته‌بندی کند و امکان ارتباط ما را برقرار سازد. بدون مفاهیم، جهان مجموعه‌ای از نویزهای همیشه در نوسان تجربه می‌شد (Barrett, 2017, 38).

2 Social construction

3 Neuroconstruction

4 Psychological construction

۱. احساس واقعیت اجتماعی است. یک رویداد فیزیکی مانند تغییر در ضربان قلب، فشارخون یا تنفس فقط زمانی تجربیات احساسی هستند که ما با استفاده از مفاهیم احساسی که از فرهنگمان آموخته‌ایم، حس‌ها و عملکردها را با توافقات اجتماعی ترکیب کنیم. هنگامی که یک تجربه عاطفی ایجاد می‌شود، نمونه‌ای از احساس ساخته شده است. طبق دیدگاه کلاسیک، برای درک احساس نیازی به مفاهیم نیست، زیرا احساس دارای اثر انگشت جهانی

تفاوت عقیده راجع به ماهیت احساس، می‌تواند مستقیماً بر تفاوت عقیده درباره نحوه اندازه‌گیری و واکاوی احساس اثر بگذارد. در ادامه این موضوع بررسی شده است.

۲.۳. واکاوی احساس

در تعریف بارکر از مکان - رفتار در هم‌ساختی عناصر مکان با رفتار افراد، به نوعی احساس نیز پنهان است (Barker, 1968). به بیانی دیگر رفتارشناسان، با فرض اینکه احساس نهایتاً منتج به بروز رفتار می‌شود؛ مطالعه رفتارها را برای پی‌بردن به احساسات کافی می‌دانستند و اغلب برای تشخیص احساس افراد از "جزء بیان عاطفی" استفاده می‌کردند که شامل حالات چهره، عبارات صوتی (Castiajo & Pinheiro, 2019)، اعمال و وضعیت بدن و مواردی از این دست بود (Coppin, Sander, 2016).

درحالی‌که "برت"، روش‌های عصب‌شناسی که در پی اثر انگشت احساس‌اند؛ را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او

می‌رسد و عدم توجه به تحولات روز تعاریف احساس می‌تواند از اعتبار پژوهش حاضر بکاهد. از این نظریه برداشت می‌شود که احساس پدیده‌ای ایستا نیست که در پاسخ به محرک‌های محیطی ایجاد شود. بلکه احساس پدیده‌ای فعال و سیال است که مدام توسط ذهن ایجاد می‌شود، در واقع هر تجربه احساسی که توسط ذهن و باتوجه به زمینه ایجاد می‌شود، به عنوان مفاهیم در ذهن جای می‌گیرد و باعث بازتعریف جهان و مفاهیم احساسی می‌شود.

۱.۳. احساس به عنوان واقعیت اجتماعی

ساختار اجتماعی و فرهنگی احساس موضوع قابل توجهی است که در نظریات جدید در حوزه احساس مطرح شده است و می‌تواند در طرح پژوهش‌های این زمینه مؤثر باشد. در این تعریف، احساس توسط دانش مشترک که ذهن جمعی^۱ نامیده می‌شود؛ ساخته می‌شود؛ و برای گروهی از افراد که درباره معنادار بودن دسته خاصی از مفاهیم احساسی اتفاق نظر دارند، تجربه می‌شود (Barret, 2017).

1 Collective Intentionality

بازتاب‌های فیزیکی به دنبال برداشت احساس افرادند؛ از طریق مصاحبه‌های عمیق و با تأکید بر مفاهیمی که از طریق واژه‌ها منتقل می‌شوند، استفاده کند.

نظریه احساسات ساخته شده، بر نقش حیاتی واژه‌ها در توسعه و انتقال مفاهیم ذهنی روانی تأکید دارد و بیان می‌کند که افراد یک جامعه به‌عنوان یک فرهنگ، با استفاده از واژه‌ها، تشابه‌های ذهنی را معرفی می‌کنند (Barrett, 2017). واژه‌ها در شکل‌گیری ادراک از دنیای اجتماعی بسیار قدرتمند هستند و یک پایه مشاهده‌ای محکم برای مطالعات آینده برای آزمایش فرایندهایی که منجر به استنتاج ذهنی واژه‌ای می‌شوند، ارائه می‌دهند که در آن زمینه، از نظر روان‌شناختی نقش فعال و مهمی ایفا می‌کنند. این ملاحظات به‌ویژه زمانی مهم است که دانشمندان نگران روایی و پایایی یافته‌های خود باشند (Betz, 2019). همچنین مؤثرترین روش در مواجهه با پژوهش درباره احساس به‌عنوان واقعیت اجتماعی (نه واقعیت فیزیکی) که هیچ اثر انگشتی

عقیده دارد، تحقیقات علمی، یک اثر فیزیکی ثابت برای حتی یک احساس خاص را نشان نداده است. باین وجود برای واکاوی احساس در حوزه روان‌شناسی محیطی، روش منطبق بر نظریه احساسات ساخته شده کدام است؟ پاسخ این سؤال در تعریف احساس توسط "برت" به‌عنوان واقعیت اجتماعی نهفته است. او بنیان فیزیولوژیکی احساس را نپذیرفته و در عوض آن را به‌عنوان واقعیت اجتماعی - فرهنگی معرفی کرده که از طریق مفاهیم مشترک فرهنگی ایجاد می‌شوند؛ بنابراین برای دستیابی به این واقعیت اجتماعی، رسیدن به اجماع را پیشنهاد و کلمات را کارآمدترین اختصارها برای انتقال مفاهیم احساسی معرفی کرده است (Barret, 2017).

بنابراین، به نظر می‌رسد برای واکاوی احساس، مناسب‌ترین روش، روشی است که احساسات را به‌صورت یک کل منسجم مورد مطالعه قرار دهد و برای واکاوی احساس افراد به‌جای استفاده از روش‌های عصب‌شناسی و رفتارشناسی که به‌صورت غیرمستقیم و از طریق

ندارد، اجماع است (Barrett, 2017).
واژه‌ها به طور حیاتی به نحوه توسعه و
انتقال مفاهیم ذهنی روانی مرتبط‌اند و
استدلال ذهنی را تشویق می‌کنند
(Barrett, 2017:136-138).

۴. جمع‌بندی و تحلیل

پژوهش‌های صورت گرفته در حوزه
طراحی، معماری و احساس را می‌توان به
دو رویکرد عمده دسته‌بندی کرد. رویکرد
اول طبق نگاه فلسفی پدیدارشناسان
شکل گرفته است. پژوهش‌های این حوزه
بسیار عمیق و غنی است. پدیدارشناسان به
مکان و رابطه عمیق و پیچیده آن با
ساکنانش همواره تأکید داشته‌اند. لیکن به
علت ماهیت فلسفی بحث‌ها فهم و
کار بست این مفاهیم برای همه طراحان
ممکن نبوده است. از طرفی عمق مفاهیم
در این نوع نگاه امکان ساخت فرضیه‌های
علمی و کشف روابط بین مفاهیم معماری
و احساس را برای پژوهشگران این حوزه
دشوار کرده است؛ بنابراین با وجود نقش
مهم این حوزه در درک و شناخت
مفاهیم؛ پدیدارشناسان تا کنون
دستاوردهای عینی محدودی برای ادبیات

طراحی داشته‌اند. در این میان تلاش‌های
باشلار (۱۹۹۴) برای وصف شاعرانگی-
های کالبد خانه و پژوهش‌های الکساندر
(۱۳۹۲) در کشف و طراحی الگوهای
معماری و تبیین مفهوم نظم و کلیت در
مکان‌های زنده که با افراد رابطه احساسی
برقرار می‌کند بسیار ارزشمند است.

در رویکرد روان‌شناسی محیطی
نسبت به پدیدارشناسی تعداد پژوهش‌های
میدانی بیشتری برای فهم ارتباط عناصر
کالبدی و احساس صورت گرفته است.
باید توجه داشت که این پژوهش‌ها بر
تأثیر مکان‌ها بر احساس انسان‌ها تأکید
می‌کنند. لیکن تمرکز آن‌ها بر مؤلفه‌های
تأثیرگذار است. درحالی که مفاهیم
احساسی در رابطه بین عناصر و افراد نهفته
است و نیاز به پژوهش‌های کل‌نگر دارد.
همچنین در این پژوهش‌ها عموماً تأکید بر
احساس پایه مثل ترس، خشم و شادی
است نه عواطف عمیق و پیچیده و ارتباط
بین آنها در قالب الگوهای احساسی. نقد
دیگری که به پژوهش‌های این حوزه وارد
است؛ این است که رفتارشناسان و
روان‌شناسان ذات‌گرا طبق دیدگاه محرک

کمی استفاده شده است؛ در حالی که اولین گزینه در رابطه با مطالعات کیفی، مطالعه و بررسی موضوعات احساسی است و روان‌شناسی محیطی نیز در سال‌های اخیر روش کیفی را مورد توجه قرار داده است (دلاور، ۱۳۹۹).

با توجه به دست‌آوردهای پژوهشی در زمینه کالبد معماری و احساس انسان که توسط پدیدارشناسان و روان‌شناسان محیط به دست آمده و با بررسی نقاط ضعف و قوت هر یک از این رویکردها در زمینه مطالعات احساسی فضا، به نظر می‌رسد؛ رجوع به ادبیات احساس و شناخت آخرین نظریه‌ها در مورد ماهیت احساس و نحوه شکل‌گیری آن توسط معماران و طراحان و با عینک طراحی، می‌تواند درزگاه جدیدی در حوزه طراحی معماری با توجه به احساسات عمیق انسانی ایجاد کند؛ بنابراین برای مقایسه تأثیر فضا بر احساس در دو رویکرد روان‌شناسی محیطی و پدیدارشناسی با معیار نظریه احساسات ساخته شده - به عنوان جدیدترین نظریه در حوزه احساسات - صورت گرفته است.

- پاسخ در پی یافتن اثر انگشت احساس (حرکات فیزیکی منتج از احساس) در مواجهه با مکان‌ها بوده‌اند. در نتیجه نظریه‌ها و روش‌های مورد استفاده در پژوهش ایشان با توجه به نظریه احساسات ساخته شده نیازمند بازنگری است. نکته دیگر در این مورد این است که رفتارشناسی پیش‌ازین، احساس را در قالب مباحث قرارگاه رفتار مستتر دانسته و مطالعه رفتار افراد در محیط، به‌زعم ایشان، شناخت احساس افراد را نیز در بر داشته است. لیکن برای شناخت احساس افراد، مطالعه رفتار ایشان کافی نیست چرا که علاوه بر رد صریح این موضوع توسط پرفسور برت (Barrett, 2017)، باید توجه داشت که در مقابل عواطف "تند"، مانند خشم و آرزو که معمولاً در رفتاری آشکار بیان می‌شود؛ احساسات "آرام" مانند حسادت یا امید، مؤلفه رفتاری بارزی ندارند و اغلب احساسات صرفاً در قالب آرزوی خاص بیان می‌شوند (Ben-Zeev, 1986). همچنین پیش‌تر در زمینه مطالعه احساس در حوزه روان‌شناسی محیطی، عموماً از روش‌های

در جدول شماره ۱ انطباق دو نگرش اصول نظریه احساسات ساخته شده مقایسه پدیدارشناسی و روان‌شناسی محیطی با شده است.

جدول شماره ۱. انطباق دو رویکرد پدیدارشناسی و روان‌شناسی محیطی با اصول نظریه احساسات ساخته شده، مأخذ: نگارنده			
پدیدارشناسی		روان‌شناسی محیطی	
پارادایم	انطباق	پارادایم طبیعت‌گرایانه	عدم انطباق
	عدم انطباق	نگاه جهانی بر احساس تأکید بر معماری بومی	عدم انطباق
	عدم انطباق	رابطه بین فرد و مکان احساس را ایجاد می‌کند.	عدم انطباق
معیار طراحی پژوهش	انطباق	توجه به روح و ماهیت کل مکان و تأثیر آن بر احساس.	عدم انطباق
	انطباق	مطالعات عمیق از طریق مصاحبه، بدون استناد بر اثر انگشت احساس تأکید خاص بر زبان و ادبیات و تأثیر آن در شکل‌گیری مکان و احساس.	عدم انطباق

عمیق در این حوزه کاربست آنها به دلیل ماهیت بحث‌های فلسفی برای طراحان دشوار است. پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه در حوزه روان‌شناسی محیطی نیز عموماً به تأثیر یکی از عناصر فضا بر احساس منفرد، مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. حال آنکه ماهیت پیچیده نگرش‌های عاطفی و وابستگی آنها به ویژگی‌های مختلف ارزیابی و

باتوجه به ماهیت پیچیده احساس و تأثیری که فضا بر آن می‌گذارد؛ پژوهش‌های در زمینه طراحی معماری و احساس نیازمند بازبینی عمیق و مجدد است. باتوجه به جدول شماره ۱، پارادایم و روش‌های مورد استفاده در مطالعه تأثیر فضا بر احساس در رویکرد پدیدارشناسی بر نظریه احساسات ساخته شده منطبق‌تر است. لیکن باوجود ادبیات ارزشمند و

شناختی، بررسی منفک عناصر فضا و یا عناصر احساسی، از اعتبار علمی پژوهش خواهد کاست. نظریه احساسات ساخته شده، یکی از جدیدترین و کامل‌ترین نظریات در حوزه احساس است؛ که با تعمق در آن از نگاه پژوهشگر معماری می‌توان نکاتی استخراج کرد که در تدوین چهارچوب جدید پژوهش در حوزه ارتباط فضا و احساس از آن بهره برد. جدول شماره ۲ به این موارد اشاره دارد.

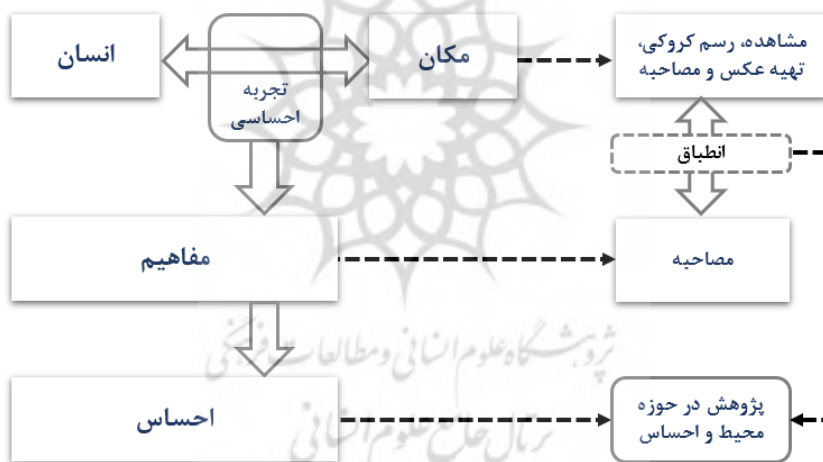
جدول شماره ۲. موارد مستخرج از نظریه برت برای تدوین چهارچوب پژوهش در حوزه ارتباط فضا و احساس، مأخذ: نگارنده		
نکاتی برای تدوین	گزاره‌هایی از	
چهارچوب پژوهش‌های مطالعه احساس و فضا	نظریه احساسات ساخته شده	
تأکید بر نگاه سیستمی و پارادایم طبیعت‌گرایانه	عدم تفکیک اجزاء احساس و توجه به زمینه	پارادایم پژوهش
رد دیدگاه محرک - پاسخ برای مطالعه احساس	ایجاد احساس توسط خود فرد و به واسطه مفاهیم	
استفاده از منطق استنتاج قیاسی	واقعیت اجتماعی احساس	معیار طراحی پژوهش
استفاده از روش کیفی و نظریه زمینه‌ای	نقش واژه‌ها در توسعه و انتقال مفاهیم احساسی	
توجه به تشابه مفاهیم فرهنگی در گزینش نمونه	معنی مختلف واژه‌ها در فرهنگ‌های مختلف	انتخاب نمونه
روش‌هایی مثل چهره‌نگاری فاقد اعتبار درونی است.	احساس اثر انگشت ندارد.	روش واکاوی احساس
استفاده از مصاحبه برای دریافت احساس افراد	کلمات عمیقاً به نحوه توسعه و انتقال مفاهیم ذهنی روانی مرتبط‌اند.	

نتیجه‌گیری

این پژوهش بر این باور است که برای تعمق در رابطه فضا و احساس انسان طبق نظریه احساسات ساخته شده باید پارادایم نحوه شکل‌گیری احساس را تغییر داد. توجه به این مفهوم که افراد احساس را می‌سازند به اهمیت مفاهیم اشاره دارد و مستقیماً بر طراحی پژوهش و روش پژوهش‌های در این زمینه تأثیر خواهد داشت. رد پارادایم محرک - پاسخ در حوزه احساس توجه ما را به سمت مفاهیم و معانی معماری سوق می‌دهد. عنصری

که در معماری امروز مورد غفلت قرار گرفته و مکان‌ها را از احساس، تهی کرده است. نحوه برخورد با این موضوع در پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه بیشتر واقعیت فیزیکی بوده (با استناد به اثر انگشت)، اما طبق نظریه جدید برخورد باید واقعیت اجتماعی باشد و بنابراین باید با روش اجماع به نتیجه رسید؛ بنابراین باوجود نتایج با ارزشی که تاکنون از

پژوهش‌های صورت گرفته در حوزه پدیدارشناسی و روان‌شناسی محیطی انجام شده. مطالعه رابطه فضا و احساس انسان با پارادایم جدیدی که نظریه احساسات ساخته شده ارائه می‌دهد می‌تواند طراحان و پژوهشگران این حوزه را به درک جدیدی از این مفهوم سترگ و پیچیده رهنمون کند.



مدل شماره ۳، ارتباط بین فضا و احساس فرد برگرفته از نظریه احساسات ساخته شده، و تأثیر آن بر چارچوب پژوهش

در مدل شماره ۳، ارتباط بین فضا و احساس فرد برگرفته از نظریه برت، مطرح شده است. این مدل نشان می‌دهد که تجربیات احساسی که برای افراد در

مکانی خاص شکل می‌گیرد، می‌تواند در قالب مفاهیم، بر احساس بعدی افراد موثر باشد. این نوع نگرش نحوه پژوهش در این حوزه را مشخص می‌کند. در

پژوهش‌های حوزه احساس و فضا برای درک فضا و تجربیاتی که در آن اتفاق می‌افتد، نیاز به مطالعات میدانی، مشاهده، تهیه عکس و کروکی است. همچنین برای پی‌بردن به مفاهیمی که برای افراد درونی شده است، نیاز به مصاحبه‌های عمیق هست. نهایتاً پژوهشگر می‌تواند با انطباق داده‌های به دست آمده و تجزیه و تحلیل آنها به نتایج ارزشمندی دست یابد.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: برخی تذکرات و راهنمایی‌های به‌جا از آقایان دکتر صادق فلاحت از گروه معماری دانشگاه زنجان و مهندس بابک عمادی از شارلوت آمریکا، در تنظیم این مقاله مؤثر بوده است. نهایت قدردانی را از ایشان دارم.

تعارض منافع: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.

برگرفته از پایان نامه/رساله: نیست



ویرایش.

منابع

- الکساندر، کریستوفر (۱۳۹۲) سرشت نظم، جلد اول، ترجمه رضا سیروس صبری و علی اکبری، تهران: انتشارات پرهام نقش.
- الکساندر، کریستوفر (۱۳۹۲). سرشت نظم، جلد دوم، ترجمه رضا سیروس صبری و علی اکبری، تهران: انتشارات پرهام نقش.
- باقری، سیده مهسا؛ شاهرودی، عباسعلی (۱۳۹۳). ارزیابی کیفیت طراحی با تکنیک مهندسی کانسی نمونه موردی: نمای بانک مسکن در شهر ساری، فصلنامه انجمن ارگونومی و مهندسی عوامل انسانی ایران، دوره ۳، شماره ۲، صص ۵۴-۶۷.
- باقری و شاهرودی (۱۳۹۳). ارزیابی و مداخله ترجیحات احساسی کاربران در فضای جمعی، روان‌شناسی معاصر، صص ۶۳-۷۳.
- پرتویی، پروین (۱۳۸۷). پدیدارشناسی مکان، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- دلاور، علی (۱۳۹۹). روش تحقیق در روان‌شناسی و علوم تربیتی. تهران: نشر
- راپاپورت، آموس (۱۳۸۴). معنی محیط ساخته شده: رویکردی در ارتباط غیر کلامی، ترجمه فرح حبیب، تهران: شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری.
- فلاحت، محمدصادق (۱۳۸۵). مفهوم حس مکان و عوامل شکل‌دهنده آن، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۲۶، صص ۵۷-۶۶.
- لنگ، جان (۱۳۸۸). آفرینش نظریه معماری: نقش علوم رفتاری در طراحی محیط، ترجمه علیرضا عینی‌فر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نوربرگ-شولتز، ک. (۱۳۸۲). گزینه‌ای از معماری، معنا و مکان. (ترجمه نوروز برازجانی، تهران: جان و جهان.
- نورمن، دانیل (۱۳۸۹). طراحی حسی، ترجمه معصومه حق پرست و جهانبخش سادگی راد، تهران: انتشارات حرفه هنرمند.
- هایدگر، مارتین (۱۱۷۷). هرمنوتیک مدرن، ساختن باشیدن اندیشیدن، ترجمه بابک احمدی و مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.
- Bachelard, Gaston. (1994).

- online publication.
<http://dx.doi.org/10.1037/em0000510>
- Canter, David V (1977). The psychology of place, Architectural Press.
 - Castiajo, P., & Pinheiro, A. P. (2019). Decoding emotions from nonverbal vocalizations: How much voice signal is enough? *Motiv. Emot.*, 43, 803e813.
 - Coppin, G., & Sanders, D. (2016). Theoretical approaches to emotion and its measurement. In H. L. Meiselman (Ed.) , *Emotion measurements*. Elsevier.
 - Engel, G. (1961). 'Is grief a disease?', *Psychosomatic Medicine* 23, 18-22.
 - Gavin W. Ploger, Johnanna Dunaway, Patrick Fournier and Stuart Soroka . 2021. "The psychophysiological correlates of cognitive dissonance." *Politics and the Life Sciences*. 5: 202-212.
 - Gibson, J.J. (1966). *The Senses Considered as Perceptual Systems*. Boston: Houghton Mifflin. ISBN
 - Izard, C. E., Kagan, J., and Zajonc, R. B. (1984). *The poetics of space, translated from the French by Maria Jolas, with a new foreword by John R. Stilgoe.*
 - Barker, R. G. (1968). *Ecological psychology: Concepts and methods for studying the environment of human behavior*, California: Stanford University Press.
 - Barrett, Lisa Feldman (2017). *How Emotions Are Made: The Secret Life of the Brain*, Houghton Mifflin Harcourt, Boston newYork.
 - Barretta L. F. Westlina b. Ch. Navigating the science of emotion. In: Meiselman H. L. (2021). *Emotion Measurement*, second edition. Woodhead Publishing: United Kingdom.
 - Bedford, E.: (1957). *Emotions*, *Proceedings of the Aristotelian Society* 57, 281-304.
 - Ben-Zeev, Aron (1986). *The Nature of Emotions*, Department of Philosophy, University of Haifa, Haifa, 31999, Israel, pp 393-409.
 - Betz, N., Hoemann, K., & Barrett, L. F. (2019). *Words Are a Context for Mental . Inference. Emotion. Advance*

- (Eds.) , The Oxford companion to emotion and the affective sciences (pp. 69e73). New York: Oxford University Press.
- Mulligan K, Scherer KR. 2012. Toward a working definition of emotion. *Emot. Rev.* 4(4):345-57
 - Naeini. Hassan, M.Heidaripoor (2011). Kansei Engineering and Ergonomic Design of Products, *IJOH*, Vol. 3, No. 2, pp 81-84
 - Ohman, A., & Mineka, S. (2001). Fears, phobias, and preparedness: Toward an evolved module of fear and fear
 - Ostwald M. (2010). Simulating Pareidolia of Faces for Architectural Image. *International Journal of Computer Information Systems and Industrial Management Applications*; 2: 262-278.
 - Pallasmaa, Juhani, (2005). *The eyes of the skin, Architecture and the senses*, London: Academy Edition.
 - Relph, E (1976). *Place and Placelessness* London: Pion.
 - Shamai, Shmuel (1991). *Emotions, Cognition and Behavior*. Cambridge: Cambridge University.
 - Izard, C. E. (2010). The many meanings/aspects of emotion: Definitions, functions, activation, and regulation. *Emotion Review*, 2, 363-370.
 - Klaus R. Scherer and Agnes Moors (2019). The Emotion Process: Event Appraisal and Component Differentiation, *Annu. Rev. Psychol.* 70:14.1-14.27.
 - Larsen, J. T., Norris, C. J., & Cacioppo, J. T. (2003). Effects of positive and negative affect on electromyography activity over zygomaticus major and corrugator supercilii. *Psychophysiology*, 40, 776-785.
 - Lyons, W. (1980). *Emotion*, Cambridge: Cambridge University.
 - Manzo, L. C. (2003). Beyond house and haven: toward a revisioning of emotional relationships with place. *Journal of Environmental Psychology*, no 23. 47-61
 - Matsumoto, D., & Ekman, P. (2009). Basic emotions. In D. Sander, & K. R. Scherer

Sense of place: An empirical measurement, Israel, Geoforum volume 22, pp. 347- 358.

- Shulz, Christian. N., (1984). The Concept of Dwelling: On the Way to Figurative Architecture, the University of Michigan: Electa Press.
- Steele, Fritz. (1981). Sense of place. Unitedstates of America: CBI Publishing Compan

